

۷- طبیعت - غریزه - فطرت

نقل از مجله مجموعه حکمت سال سوم شماره ششم «دوره جدید»

محرم ۱۳۷۹ - مرداد ۱۳۳۸

صفه ۵ الی ۷

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

طبیعت - غریزه - فطرت

در جهان ماده این سه، عامل کون و فساد و نظم و تکاملند. طبیعت را شاید بیش از این نمی‌توان تعریف کرد: خواص و آثار عمومی و خصوصی ماده و عناصر است که آنرا به سوی ترکیبات و خواص دیگر و عالیت‌ری پیش می‌برد - چون محرک و منظم ماده است باید مرتبه وجودش پیش از ماده باشد - گویا ماده مرکب مقهوریست برای طبیعت پیوسته آن مرکب را عوض می‌کند - یا یک سر خود ماده را بسر حد حیات نباتی می‌رساند - در این عالم یک اعمال و حرکات دیگری از ماده ظاهر می‌شود که مانند طبایع یک نواخت نیست تشکیل اعضائی می‌دهد و در هر عضوی ماده و به صورتهای مخصوصی درمی‌آورد - اگر پیش از عالم حیات مقهور و مسخر بودن ماده درست محسوس نبود و ماده با قدرت مسخرکننده اشتباه می‌شد در عالم نبات و حیوان خوب دیده می‌شود که مواد و مصالح از بناء و مهندس جداسست و اختلاف اعمال دلیل بر اختلاف میان قوای فعاله است قوای تغذیه و تنمیه و تولیدیه همین که سیر تکاملی ماده بسرحد حیات حیوانی رسیده قوائی شبیه قوای شعور و ادراک در او ظاهر می‌شود به نام غرائز که نتایج کارش بسی حکیمانه و دارای نتایج متقن است بدون آنکه به نتایج و نظم و غایات اعمال خود متوجه باشد (به این جهت غریزه گفته می‌شود که در خلال ماده حیاتی جای گرفته - مانند سوزنی که نخ را در خلال لباس فرو برده و تکه‌های آنرا منظم به هم پیوسته است) در اینجا عالم اسرارآمیزی به چشم می‌آید از موجودات زنده ریز و نادیدنی نادرشت و دارای ترکیبات عالی که در تحت حکومت و هدایت همانچه غریزه‌اش می‌نامیم دوست از دشمن و ملائیم از مسافر و راه زندگی و به دست آوردن غذا و تولید و تربیت اولاد را می‌شناسد و آنچه انجام می‌دهند به صورت کاملی است که احتیاج به تجربه و تجدیدنظر ندارد تشکیلات اجتماعی و اعمال فردی و خانه‌سازی حیواناتی مانند مورچه و زنبور و موربانه همه به حسب هدایت غریزه است.

اولین قدمی که موجود زنده برای آزادی از حکومت خواص طبیعی و قوای نباتی و غرائز حیوانی برمی دارد همین است که خود را به عقل استعدادی یا فطری برساند فطرت به حسب معنای لغوی خلقت نخستین یا شکفتن است - از آنجا که ادراک اول از خمیر طبیعت و غرائز حیوانی سرزده فطریات می نامند - به حسب اصطلاح منطقی فطریات از اقسام یقینات و از مبادی برهان است و از باب تصدیقات می باشد و فطریات در ردیف مشاهدات و تجربیات و حدسیات است، ولی آنچه به حسب موارد استعمال و عرف عموم دانسته می شود فطریات همان ادراکات اولی انسان است، چه تصدیقات باشد یا تصورات و این معنا شاید بهتر از اصلاح منطقی باشد زیرا تجربیات و مشاهدات در معرض اشتباهند و نمی توان آن را از مبادی برهان دانست مگر آنکه فطریات حکم به صحت و یقینی بودن آنها نمایند پس فطریات پیش از تجربیات و مشاهدات است نه در عرض و ردیف آنها.

(از این مطلب می توان به غلط اندازی و بی سر و تهی فیلسوف مآبهای اروپائی و مقلدین آنها متوجه شد که می گویند چون پایه علوم امروز بر حس و تجربه قرار گرفته پس منطق ارسطو دچار شکست شده زیرا اولاً محسوسات که از اقسام مشاهدات است و همچنین تجربیات در منطق ارسطو خود از مبادی برهان است، ثانیاً چون محسوسات و تجربیات استنتاج از اینها در معرض اشتباه و غلط می باشد راه تشخیص صحت و غلط آنها همان بدیهیات یا اولیات می باشد که فطریات به حسب اصطلاح عام اند).

بنابر آنچه گفته شد فطرت که همان نخستین ظهور عقل است از حال استعداد به فعلیت و اولین جنبش حرکت عقلی که فصل ممیز انسان می باشد اصل و مبدأ همه معلومات و ادراکات است، گرچه در نوع انسان ادراکات فطری شدت و ضعف دارد ولی مانند خواص طبیعی و آثار غریزی در آن اختلاف نیست.

به این جهت در آغاز خلقت و حرکت عقل عقاید مختلف نیست ولی پس از آن که انسان رنگ عقاید و عادات محیط گرفت و تشخیص عقیده را از فطرت گرفت و به عقل اکتسابی سپرد اختلافات شروع می شود و چه بسا آن آئینه پاک فطرت کدر و سیاه می شود و همانکه محل انعکاس ادراکات لطیف و جمال عالم و سایه بهشت بود تبدیل به ظلمتکده اوهام و ظهور شاخه های عادات و خوی های زشت می گردد.

برای همین است که پیغمبران مبعوث می شوند تا انسان را به بهشت ادراکات لطیف فطرت

متوجه سازند و آن را از رنگ عادات و عقاید مکتب از محیط پاک گردانند و پرده‌های غرور معلومات اکسایبی را برکنار زنند، سوره روم - آیه ۲۰ - روی خود را یکسره برای دین به پای دار در حالیکه از هر باطلی روی گردانی، این همان فطرت خدائی است که سرشت مردم را بر آن نهاده...

امیرالمؤمنین در خطبه اول نهج البلاغه در بیان علت و نتیجه بعثت پیامبران می‌گوید: خداوند سبحان از اولاد آدم پیامبرانی برانگیخت که پیمان آنان را برای فرا گرفتن وحی استوار نموده و برای تبلیغ رسالت از آنها عهد گرفت این پس از آن بود که بیشتر مردم عهد خدائی را تبدیل کردند و به حق جاهل شدند و برای وی مانند گرفتند و شیطان از معرفت فطری به این سو آن سوشان کشاند و از پرستش خدایشان برید، در این هنگام بود که خداوند رسلش را پی‌درپی به سوی آنها برانگیخت تا اداء پیمانهای فطرت را از آنان بخواهند و نعمتهای فراموش شده را به یادشان آرند و با براهین تبلیغ با آنها احتجاج نمایند، و گنجینه‌های نهفته عقول بشری را فرا آرند و آیات درخشانی که دست قدرت تقدیر نموده بنمایانند: از این سقف برافراشته بالای سر و این آرامگاه وضع شده زیر پا و معیشت‌های گوناگونی که زنده‌شان می‌دارد و اجلهائی که روبه فناشان می‌برد و...